



در آفاق خلوص

حیات فرهنگی و سیاسی

آیت الله حاج شیخ محمدحسی قزوینی (ره)

غلامرضا جلالی

حاج شیخ مجتبی قزوینی، یکی از مردانی است که بر بلندای قله رفیع معرفت دینی پا نهاد و آفاق خلوص را در نوردید و ماندگارترین تأثیر معنوی را در دل و جان پرورش یافتگان مکتبش گذاشت. او تازیانه خلوص است بر خودباختگان مکتبهای غرب و شرق و اندیشه های وارداتی. اندیشه هایی که زمینه رویش بذر التقاط و نفاق را برای جامعه های اسلامی تدارک می بینند و از تپلور اسلام ناب می هراسند.

مرحوم قزوینی، درد دین داشت و ارزش بی همتای دین را به خوبی می شناخت. رویکرد او به دین، هر چند جنبه درونی دار، ولی از رویکرد برونی به دین غافل نبود و عمری را در مطالعه فلسفه دین به سر برد و با مزج دین و فلسفه و عرفان مخالفت کرد، ولی هرگز در برخورد های فکری خود از اخلاق علمی پافراثر نهاد و تلاش خود را نوعی تذکر و یادآوری می دانست.

دورنمای زندگی

شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (۱۳۱۸-۱۳۸۶ ه.ق) به تعبیر استاد محمد رضا حکیمی، سومین کس از سه رکن بزرگ مکتب تفکیک است و آن دو کس دیگر، مرحوم سید موسی زربآبادی قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۵۳ ه.ق) و میرزا مهدی اصفهانی خراسانی (۱۳۰۳-۱۳۶۵ ه.ق) هستند.

حاج شیخ مجتبی، در سال ۱۳۱۸ ه.ق در قزوین در یک خانواده روحانی به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی در جوانی همراه پدر به نجف مشرف گردید، و حدود ۷ سال در نجف از محضر سید محمد کاظم یزدی (م: ۱۳۳۷ ه.ق) میرزا محمدتقی شیرازی (م: ۱۳۳۸ ه.ق) و میرزا محمد حسین نائینی (م: ۱۳۵۵ ه.ق) بهره جست و پس از بازگشت، دو سال در قزوین ماند و در همین بهره از حیات معنوی خود بود که با افکار مرحوم سید موسی زربآبادی قزوینی آشنا شد و با به وادی باطن نهاد و به کسب دانش آن همت گذاشت و به سیر و سلوک شرعی روی آورد و دل از عقلای متحیر غرب و شرق و غرب زده و شرق زده شست و از عرفان و اشراق گنوسی و اسکندرانی دیده باز گرفت و به جست و جوی اسلام ناب و عرفان و فلسفه اسلامی پرداخت.

از آن پس به قم رفت، نزد حاج شیخ عبدالکریم یزدی (م: ۱۳۵۵ ه.ق) به مدت دو سال در دوره خارج شاگردی کرد.

بیان الفرقان
جلد اول
فی توحید القرآن
تالیف
محمد الاسلام آقایی شیخ مجتبی قزوینی
مترجمین ۱۳۷۱ هجری
ناشر: عبدالمهدی و اعظما زیدی
ترتیب: محمدنا
شرکت پانما خراسان

و پس از دو سال عازم مشهد شد. در مشهد از محضر آقابزرگ حکیم (م: ۱۳۵۵ هـ.ق)، آیت الله آقازاده (ش: ۱۳۵۶ هـ.ق) شیخ اسدالله عارف یزدی، شیخ موسی خوانساری، میرزا مهدی غروی اصفهانی خراسانی (م: ۱۳۶۵ هـ.ق) و حاج آقا حسین طباطبائی قمی (م: ۱۳۶۶ هـ.ق) استفاده کرد.

حاج شیخ از سال ۱۳۴۷ هـ.ق شروع به تدریس کرد و ۴۰ سال در حوزه علمیه مشهد به آن اهتمام ورزید و دهها چهره ورزیده را پرورش داد. وی، دارای اخلاقی بسیار ممتاز و زهد بی نظیری بود. استاد محمدرضا حکیمی در مراتب اخلاقی ایشان می نویسد:

«او زندگی بسیار ساده داشت و با این چگونگی، گاه از نیازهای خود چشم می پوشید و آنچه را می توانست به طلبه ای تنگدست برساند می رسانید. این بود که شیخ بزرگوار که خود نمونه ای مجسم از تقوی و نفس کشی و اعراض از مال و منال و جاه و مقام و شهرت و نعمت دنیا بود، برای هر طلبه محصلی و هر پویای اسوه جوئی، مایه تسلایی بود گر آنقدر و تأثیر گذار. وی در برخورد با طلاب شخصیت آنان را همواره رعایت می کرد و بویژه به سادات احترامی ویژه می گذارد.»

«از مشوب گشتن کارها به امیال و اعراض و انحراف از اهداف دلسرد می گشت و دنبال آن را او می نهاد. به امور مسلمانان و نابسامانیها می اندیشید و از آن چگونگیها رنج می برد، و بویژه از قلت تقوای لازم» و «تعهد ملزم» در برخی از روحانیین، دلی خونین داشت و از استاد خود میرزای اصفهانی نقل می کرد که آن بزرگ نیز از این بابت دلی خونین داشته است و غمی نگران می خورده است»

مرحوم شیخ مجتبی، معارف قرآنی و دوره سطح و خارج فقه را اصول را برای عموم طلاب و متون فلسفی از جمله اشارات و اسفار را برای خواص تدریس می کرد و روش تدریس او در حکمت و فلسفه بسیار آموزنده و مبتنی بر تفکر اجتهادی بود.

بیان الفرقان را در پنج جلد، طی سالهای ۱۳۳۴-۱۳۲۹ هـ.ش منتشر ساخت. هر یک از مجلدات این کتاب ارجمند به یک موضوع اختصاص یافته است:

۱. بیان الفرقان فی توحید القرآن.
۲. بیان الفرقان فی نبوت القرآن.
۳. بیان الفرقان فی معاد القرآن.

۴. بیان الفرقان فی میزان القرآن.
۵. بیان الفرقان در غیبت و رجعت.

اثرات دیگر او رساله ای در معرفة النفس، رساله ای در نقد علمی و فلسفی اصول یازده گانه ملاصدرا ی شیرازی و نسخه هایی در برخی از علوم غریبه است.

حاج شیخ در روز ۲۲ ذی حجه ۱۳۸۶ برابر با ۱۴ فروردین ۱۳۴۶ در آغاز بهار و موسم شکفتن حیات، به سوی ملکوت الهی پرگشود و در جانب غربی صحن عتیق، جسد خاکبش به خاک سپرده شد.

باورداشتها

شیخ مجتبی، بستگی خاطر عمیقی به قرآن و ماثورات ائمه (ع) داشت و نسبت به رویدادهای و جریانهای فکری جدید هم بی اعتنا نبود. خود وی می گوید:

«منورالفکرها در باب خدا و پیامبر و امام و باز گشت سخنانی می گویند که اگر کفر صریح نیست، به کفر می انجامد»

حاج شیخ در حد امکان به حل اشکالهای منورالفکرها توجه داشت. او از اشکالها و شبهات معاصران خود بی خیر نبود و به آنها بی اعتنایی نمی کرد، هر چند اشاره روشنی به افکار کسروی و سنگلجی که در آن روزها پاکدینی و پروتستانیسم را در کشور ترویج می کردند، در کتاب حاج شیخ به چشم نمی خورد. اما افکار او ناظر بر مسائل بسیار اساسی و تعیین کننده است.

مرحوم قزوینی، ضمن تسلط به آرای فلاسفه و عرفا با

در آمیختن دین و فلسفه و عرفان مخالف بود و این روش را روش تازه‌ای نمی‌دید. از نظر او، این مشی همان مشی فقها و محدثان از صدر اسلام تاکنون بوده است.

اندیشه ایشان از غیرت دینی برمی‌خاست. او خود می‌دید که کسانی به نام عقل منکر دین شده بودند و به نام تصوف اباحه‌گری را ترویج می‌کردند.

مرحوم قزوینی فلسفه را خوب می‌دانست و خود بیشتر گرایش به فلسفه مشاء داشت و از تدریس منظومه حاج ملاهادی سبزواری پرهیز می‌کرد و فلسفه ملاصدرا را قبول نداشت و به شدت با آن مخالفت می‌کرد و آن را آمیزه‌ای از فلسفه و اعتقاد شخصی و عرفانی می‌دانست. می‌نویسد:

«بعضی از بزرگان اسلام مانند شیخ [بوعلی سینا] در یک قسمت از کتب خود مطالب فلسفه را به نحو حدس و ظن و تخمین می‌گویند و جدیت در تثبیت مطلب ندارد و قسمتی از مطالب را جدیت دارد با ظواهر و نصوص قرآن، بدون تأویل تطبیق نماید» و ادامه می‌دهد:

«گمان می‌رود که چون این مرد، شریف و عظیم بود، برخورد به یک قسمت از اسرار طبیعت کرد، عظمت و بزرگی قرآن و پیغمبر اسلام برای او جلوه کرد و نخواسته که جدیت بر مخالفت قرآن نماید، چنانچه کلمات ایشان در مسأله معاد، در کتاب شفاء و یک قسمت کلمات در اشاراتش دلالت بر آنچه گفتیم دارد. و بعضی از آنها در مقام تدوین و تعلیم، تدلیس فرمودند دسته‌ای هم تابع انبیا و پیرو آنها بودند. یک دسته هم آشکار و پنهان فریاد مخالفت با قرآن می‌زنند و باکی هم ندارند»

او بیمناک آن است که عزت قرآن بر عقل گرایان پوشیده ماند و تعقل صرف جانشین تعبد گردد. یا بریده از دین سر از نافرمانی و لجاج و عناد درآورد و غبار کبر و نخوت مانع دوراندیشی او گردد و راه را به رسم مقلدین از فلسفه غرب، در افکار و اندیشه‌های ارسطو و افلاطون خلاصه کند، یا قرآن را همان نظریات محی الدین عربی بداند. او در یک کلمه، با اصالت یافتن فلسفه و عرفان اختراعی بشر در برابر معارف قرآن سرمستیز داشت، نه با عرفان و فلسفه‌ای که از خود دین سربرمی‌آورد. و به این اعتبار او هم حکیم بود و هم عارف. او در جایی از کتاب «معاد القرآن» آرزوی حکیمانه خود را در رابطه

با دیدگاه بالا چنین منعکس می‌کند:

«ای کاش، عرفا و فلاسفه در اسلام مانند شیخ اشراق و ابن سینا که تابع فلسفه ارسطو و افلاطون هستند، فلسفه و عرفان اختراع خود را با قرآن و فرمایشات پیغمبر و ائمه آمیخته نمی‌کردند و قرآن را به حال خود واگذاشته و تفسیرش را به دانایان به قرآن رجوع داده و خلاف قرآن را به قرآن نسبت نمی‌دادند. و فتح باب برای شیخ احمد و شاگردان او نمی‌کردند»

واز سخنان کسانی که مقصود قرآن و فلاسفه را یکی می‌دانند، شکفت زده است.

آموزه‌ها

بی‌گمان بزرگ‌ترین درس حاج شیخ در طول حیات خود، جلوگیری از رشد اندیشه التقاطی بود. در آغاز جلد اوّل بیان الفرقان می‌نویسد:

«در قدیم، طریق فقها ممتاز از طریق فلاسفه یونانی و عرفانی صوفیه بود و پیروان فلسفه و عرفا از یکدیگر ممتاز بوده‌اند و هر یک طریق خود را حقّ و دیگری را باطل می‌دانستند و باکی از مخالفت با یکدیگر نداشتند» و ادامه می‌دهد:

«فلسفه یونانی در عصر خلفا ترجمه شد و متکلمان که پیرو قرآن بودند، مشابعت از ائمه نکردند، خواستند که مطالب فلسفه را مطابق قرآن کنند و به دو فرقه اشاعره و معتزله متفرق شدند، که مدعی مقام کشف حقایق و اسرار و علم به حقایق قرآن بودند و خود و پیروان خود را از ائمه بی‌نیاز می‌دانستند»

به نظر ایشان حدود صد سال است که فلسفه، عرفان و قرآن با هم آمیخته شده و معارف الهی وارونه در اختیار نسلها گذاشته شده است.

کندوکاوی در بیان الفرقان

«بیان الفرقان»، تنها اثری است که بخشی از افکار حاج شیخ مجتبی را در خود منعکس می‌کند. این کتاب، در شرایطی به چاپ رسیده است که جامعه ایران در چنگال استعمار و استثمار دست و پا می‌زد و دین چون بازیچه‌ای در اختیار جناحهای قدرت قرار گرفته بود و بحرانهای عظیم دینی، جامعه را تهدید می‌کرد و بیش از ده حزب در خراسان فعالیت‌های دامنه‌داری را طی چندین سال به سامان



رسانده بودند. اختلاف افکار بیداد می کرد و جوانه های الحاد از سرزمین توحید سربر آورده بود. کتابهای اعتقادی مارکسیستی از قبیل: عرفان و اصول مادی، بشر از نظر مادی، بیولوژی و فلسفه زندگی و ... از سوی حزب توده در اختیار اهل کتاب گذاشته می شد.

در چنین فضایی او «بیان الفرقان» را نوشت و جلد اول آن را به توحید اختصاص داد و از آن به توحید القرآن یاد کرد. وی، در این کتاب ضمن اثبات وجود خدا از راه مطالعه آیات آفاقی و انفسی، دیدگاههای مادیون را در زمینه روح شناسی ارزیابی می کند و شبهات زیادی را پاسخ می دهد و به دنبال آن بحث دقیقی در چگونگی حصول علم دارد و ۸ بحث ابتکاری قرآن را بر توحید قرآن متفرع می کند که هرگز مورد توجه عرفا و فلاسفه قرار نگرفته است. از آن جمله علم و قدرت امکان تخلف از سعادت و شقاوت محتمل و دعاست.

کوششهای سیاسی

قزوینی با این که اهل زهد و مورد توجه مقدسان بود، از فعالیتهای سیاسی پرهیز نمی کرد. نخستین کوششهای سیاسی ایشان، تا جایی که در مطبوعات محلی خراسان بازتاب یافته، به اواخر سال ۱۳۳۰ شمسی مربوط می شود. ایشان در کنار میرزا جواد آقا تهرانی، حاج شیخ غلامحسین محامی، حاج شیخ مرتضی سبط، حاج شیخ محمود حلبی، حاج میرزا محمد رضا کلباسی، شیخ محمد الهی، شیخ علی خراسانی، شیخ مرتضی عیدگاهی، میرزا حسن نجوات، مدرس پایین خیابانی، با صلاحید آیت الله سید یونس اردبیلی و آیت الله فقیه سبزواری از سوی روحانیت برای تعیین نمایندگان این صنف در مجلس شورای ملی در دوره ۱۷ مجلس شورای ملی، انتخاب شدند.

حاج شیخ در جریان ۱۵ خرداد بر اساس همان غیرت دینی خود، به حمایت از رهبر کبیر انقلاب امام خمینی قیام کرد و حکم کرد حاج آقا روح الله در روی همه زمین مرجع است و همه باید به ایشان رجوع کنند و خود ضمن جلسه های مخفی که با آیت الله العظمی میلانی، آیت الله شیخ هاشم قزوینی و ... داشت، در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ پس از بازگشت امام از زندان و بازداشتگاه به قم، همراه برخی از یاران خود به دیدار امام شتافت. صحنه دیدار ایشان با امام، بنا به نقل شاهدان عینی، بسیار تکان دهنده بوده است.

شیخ مجتبی قزوینی در «بیان الفرقان» روی این نکته تلاش می ورزد که امتیاز معارف قرآن را بر معارف بشری به صورت استدلالی، به اثبات برساند. او در جلد سوم «بیان الفرقان» معاد قرآن را تبیین می کند و تأویلات عرفا و فلاسفه را در این زمینه به نقد می کشد و جلد چهارم را به نقد کتاب قسطاس المستقیم ابوحامد غزالی اختصاص داده و نام آن را «میزان القرآن» نهاده است.

شیخ مجتبی قزوینی، کوشش ابوحامد غزالی را در به کرسی نشان دادن وحدت دین درست نمی داند و مشرب عرفا را به نقد می کشد. از نظر ایشان، عرفا دلیلی جز ادعای کشف ندارند و این ادعا از حجیت ندارد و براهین فلسفه، بنا به شهادت قواعد منطقی، یقین آور نیستند و مواد آنها از یقینات تشکیل نشده است. اختلاف فاحش مشائیین، اشراقیان و عرفا بهترین دلیل بر متین نبودن برهانهای آنان است.

مرحوم قزوینی از افرادی تعجب می کند که خود را اهل فضل و کمال می دانند و در عین حال «ریقه تقلید» را به گردن خود افکنده اند و بدون رأی و نظر پیروی اشخاص می کنند، مجذوب فریبها و نیرنگهای آنها گشته اند. معارف قرآن را بنا ساخته های فکر بشر آمیخته و برابر کرده و تأویلات نادرست را بزرگ ترین تکیه گاه خود قرار داده اند.